



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

جلسه چهاردهم؛ یکشنبه ۱۳۹۲/۷/۲۸

آیا در حاقّ حقّ، علاوه بر لحاظ «له»، جنبه‌ی «علیه» نیز لحاظ شده است؟

بیان کردیم در حقوق اعتباری حیثیت «له» و انتفاع ذی الحق در نفس اعتبار حق لحاظ شده است، سؤالی که این جا مطرح می‌شود آن است که آیا حیثیت «علیه» نیز در حاق حق لحاظ شده یا خیر؟ ممکن است کسی بگوید: از کلام امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه استفاده می‌شود حیثیت «علیه» نیز در حق لحاظ شده؛ چون می‌فرمایند: هیچ حقی برای کسی و به نفع وی جاری نشده؛ مگر این که علیه او نیز جاری شده است و هیچ حقی علیه کسی جاری نشده؛ مگر آن که برای او و به نفع او نیز جاری شده است.

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ
مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ [وَ الْحَقُّ] فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي
التَّنَاصُفِ لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ

۱. در نسخه‌ی کافی چنین نقل شده است:

✓ الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۵۲:

عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُؤَدَّبُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ التَّيْمِيِّ جَمِيعاً عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: خَطَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام النَّاسَ بِصِفَيْنِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَ مَنْزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلَنِي اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ بِهَا مِنْكُمْ وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ وَ الْحَقُّ أَجْمَلُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَوْسَعُهَا فِي التَّنَاصُفِ لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ ذَلِكَ لَهُ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِصاً دُونَ خَلْقِهِ ...

✓ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۵۱۷:

يَجْرِي لَهُ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ لَكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ.^٢

همانا خداوند متعال حقی را برای من بر عهده‌ی شما قرار داده که همان ولایت امر شماست و برای شما هم حقی بر عهده‌ی من است، مثل حقی که من بر شما دارم. حق وسیع‌ترین اشیاء هنگام وصف [سخن گفتن درباره‌ی حق آسان است] و محدودترین اشیاء در مرحله‌ی انصاف است [کمتر کسی به آن عمل می‌کند]. حق به نفع کسی جاری نمی‌شود؛ مگر این که علیه او هم جاری شده است، هم‌چنین

الحديث ضعيف بعد الله بن الحارث، و أحمد بن محمد معطوف على بن الحسن و هو العاصمي، و التيمي هو ابن فضال، و قل من تظن لذلك

قوله **بِإِلَهِ**: «و الحق أجمل الأشياء في التواصف» أي وصفه جميل، و ذكره حسن، يقال: تواصفوا الشيء أي وصف بعضهم لبعض، و في بعض النسخ [التواصف] بالراء المهملة و التواصف تنضيد الحجارة بعضها ببعض أي أحسن الأشياء في أحكام الأمور و إتقانها «و أوسعها في التناصف» أي إذا أنصف الناس بعضهم بعض فالحق يسعه و يحتمله، و لا يقع للناس في العمل بالحق ضيق. و في نهج البلاغة «فالحق أوسع الأشياء في التواصف، و أضيقتها في التناصف» أي إذا أخذ الناس في وصف الحق و بيانه كان لهم في ذلك بحال واسع لسهولته على ألسنتهم، و إذا حضر التناصف بينهم فطلب منهم ضاق عليهم المجال لشدة العمل بالحق و صعوبة الإنصاف.

✓ شرح الكافي (للمولى صالح المازندراني)، ج ١٢، ص ٤٧٧:

قوله (و الحق أجمل الأشياء في التواصف) أي في أن يصف بعضهم لبعض و يذكر كل واحد للآخر نعته لينشر و يرغب فيه (و أوسعها في التناصف) أي في انصاف بعضهم بعضا من نفسه و العمل به فان فيه سعة العيش و حسن النظام و في نهج البلاغة «أوسع الأشياء في التواصف و أضيقتها في التناصف» معناه أنه إذا أخذ الناس في وصف الحق و بيانه كان لهم في ذلك مجال واسع لسهولته على ألسنتهم و اذا حضر التناصف بينهم فطلب منهم ضاق عليهم المجال لشدة العمل بالحق و صعوبة الانصاف به لاستنزاف ترك بعض المطالب المحبوبة لهم، ثم أكد ما سبق بان سنة الله جارية على أن من له حقا على الغير كان لذلك الغير أيضا حق عليه فقال

١. شرح الكافي (للمولى صالح المازندراني)، ج ١٢، ص ٤٧٧:

(لا يجري لاحد إلا جرى عليه و لا يجري عليه ان جرى له) أشار بالحصص الاول الى أن كون الحق لاحد لا يفارق من كونه عليه، و بالحصص الثاني الى عكس ذلك ليفيد التلازم بين الحقيقتين تسكيننا لنفوسهم بذكر الحق لهم و توطينا لها على الوفاء به اذ هو لا يترك حقهم فيجب أن لا يتركوا حقه ثم أثبت الحصصين بقياس شرطي استثنى نقيض تاليه لينتج نقيض مقدمه و هو (لو كان لاحد أن يجري ذلك) أي الحق له (و لا يجري عليه لكان ذلك لله عز و جل خالصا دون خلقه) اذ الخلق لعجزهم يحتاج كل واحد الى الاخر فلا محالة اذا كان لاحدهم حق على الغير كان للغير أيضا حق عليه و تبين الملازمة.

قوله (لقدرته على العباد) فيقدر على ابقائهم و افنائهم و أخذ حقه و الانصاف منهم و ليس لهم أن يقولوا لا نعطي حقا حتى تعطى حقنا، فيقال لهم أي حق لكم عليه و أنتم و كل مالكم من حقوقه عليكم (و لعدله في كل ما جرت عليه ضروب قضائه) مثل الفقر و المصيبة و المرض و أمثالها فان القضاء بجميع ذلك مصلحة و حق عليهم و ليس لهم في مقابله حق عليه و أيضا هو عادل يفعل ما ينبغي فلو أجرى أن له حقا عليهم لا عليه لكان عدلا، ثم أشار الى استثناء نقيض التالي باستثناء ملزومه.

٢. نهج البلاغة (للمصطفى صالح)، خطبه ٢١٩، ص ٣٣٢:

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنْ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ - [وَ الْحَقُّ] فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ وَ لِكَيْتَهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَ تَوْسَعًا بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.

علیه کسی جاری نمی‌شود؛ مگر این که به نفع او هم جاری شده است. و اگر حقی باشد که به نفع کسی جاری باشد اقا علیه او جاری نباشد، اختصاص به خداوند متعال دارد.

در پاسخ می‌گوییم: حضرت با این کلام تنها در مقام بیان آثار حق هستند و توضیح این که اگر من بر شما حق دارم شما نیز بر من حق دارید و کلاً هر جا کسی حقی دارد علیه او نیز حقی وجود دارد، ولی در صدد این نیستند که بفرمایند این در حاق حق لحاظ شده است.

بعضی هم گفته‌اند: هر جا که حقی برای کسی اعتبار می‌شود، دیگران نسبت به آن «علیه الحق» محسوب می‌شوند؛ مثلاً حق تحجیر که برای محجّر است، این حق «علیه» دیگران است؛ چون آنان را از مزاحمت با ذی الحق منع می‌کند.

در پاسخ می‌گوییم: بله! لازمه‌ی چنین حقی برای محجّر آن است که دیگران نمی‌توانند مزاحمت در مقابل حق او که آباد کردن آن زمین است ایجاد کنند، ولی این در حاق اعتبار حق لحاظ نشده و در ذات و ماهیت حق نهفته نیست. بلکه فقط از لوازم اعتبار حق برای ذی الحق است. بنابراین در حاق حق، علاوه بر ثبوت شایسته تا بایسته، فقط حیثیت نفع ذی الحق لحاظ شده و چیز دیگری لحاظ نشده است.

با روشن شدن ماهیت حق که عبارتست از: «ثبوت شایسته تا بایسته که به نوعی منفعت برای ذی حق داشته باشد» فرق آن با ملک و حکم نیز مشخص می‌شود.

فرق بین حق و ملک

ملک وقتی به چیزی تعلق می‌گیرد آن شیء به تمام هویتش متعلق به مالک می‌شود؛ یعنی هم اصل وجود و هم تقلبات در آن - چه تکوینی و چه اعتباری - متعلق به مالک است و هیچ استثنائی [الا ما خرج بالدلیل] ندارد. به خلاف تعلق حق به فعل یا شیء که تمام هویت آن متعلق به ذی الحق نمی‌شود، بلکه حیثی است؛ یعنی از حیثی دون حیث دیگر تعلق به ذی الحق پیدا می‌کند که می‌توانیم از آن تعبیر به ملکیت حیثی کنیم.

به عنوان مثال زمینی که ملک مالک است، آن زمین به تمام هویتش - اعم از ذات و جمیع تقلبات در آن - متعلق به اوست، لذا می‌تواند بفروشد، می‌تواند اجاره دهد، می‌تواند شخم بزند، می‌تواند ساختمان بنا کند و ... اما اگر فقط حق عبور و مرور زمینی را داشته باشد، آن زمین از حیث عبور و مرور ملک اوست و فقط می‌تواند از آن عبور کند یا اگر زمینی را تحجیر کرده و حق تحجیر پیدا کرد، فقط مالک اِحیاء آن می‌شود و

تقلبات دیگر مانند فروش زمین، نگه‌داری بدون اِحیاء و ... نمی‌تواند داشته باشد.

همچنین در ملکیت عبد، تمام هویت، آثار و تقلبات آن عبد - الا ما خرج بالدلیل - متعلق به مولاست؛ چنان‌که آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ﴿عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ﴾^۱؛ یعنی عبد مستقلاً هیچ قدرتی ندارد، هر چه هست متعلق به مولایش است، اما در حق ولایت أب، جد، وصی و حاکم این طور نیست که مولی‌علیه با تمام هویتش تحت اختیار ولیّ باشد و هر کاری خواست بتواند با او انجام دهد؛ مثلاً بفروشد یا ... ، بلکه فقط از حیث اداره و تمشیت زندگانی او مالک است و می‌تواند دخالت کند.

و نیز در حق خیار، من له الخیار فقط از حیث امضاء یا فسخ معامله بر عقد تسلط دارد و مالک است. در حقوقی مثل حق همسایه هم از حیث مثلاً احترام مالک است، لذا می‌تواند آن را طلب کند و در صورت عدم رعایت اعتراض کند چرا احترام نکردید؟! چرا به من رسیدگی نکردید؟! و ...

بنابراین گرچه معنای ملک با حق متفاوت است، ولی در همه‌ی مواردی که حق صادق است ملک حیثی نیز صادق است و با هم تساوق دارند، لذا اگر مراد قائلین به این‌که حق مرتبه‌ی ضعیف ملک است این باشد که حق، ملک حیثی است، مورد پذیرش است، هر چند ظاهر کلامشان آن است که همان رابطه‌ی شدید ملکی بین مالک و مملوک [که به صورت مطلق است؛ نه حیثی] بین ذی‌الحق و متعلق حق نیز وجود دارد، اما به نحو ضعیف‌تر.

بنابراین به طور خلاصه می‌توان تفاوت حق و ملک را این چنین بیان کرد که:

۱. در ملک، تعلق مملوک به مالک مطلق است، ولی در حق، تعلق متعلق حق به ذی‌الحق حیثی است.
۲. ملک، قابلیت اِعراض و نقل و انتقال دارد، ولی حق، فقط زمینه و استعداد اسقاط و نقل و انتقال دارد، اما این که بالفعل قابلیت داشته باشد در ماهیت حق نهفته نیست، برخلاف بعضی که قائلند قابلیت فعلی اسقاط لازمه‌ی حتمی و لا ینفک حق است.

اما در مورد فارقی که سید خویی رحمته‌الله بین ملک و حق فرمودند که ملک، هم به عین تعلق می‌گیرد و هم به فعل، ولی حق فقط به فعل تعلق می‌گیرد، می‌گوییم: در بیشتر موارد، حق به فعل تعلق می‌گیرد، ولی در

۱. سوره مبارکه‌ی نحل، آیه‌ی ۷۵:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ﴾

بعضی موارد ممکن است به عین نیز تعلق گیرد^۱ و مانعی ندارد، لذا با اطمینان نمی‌توان گفت حق مطلقاً به عین تعلق نمی‌گیرد.

در این جا مناسب است به این نکته توجه شود که حق گاهی به «من له الحق» نسبت داده می‌شود مانند حق ابوت و حق ولایت، گاهی به سبب و منشأ حق نسبت داده می‌شود مانند حق تحجیر و گاهی به متعلق حق نسبت داده می‌شود مانند حق فسخ، حق شفعه و ... که این نباید منشأ اشتباه شود.

فرق بین حق و حکم

حکم از حیث حکم بودن صرف اعتبار است که شایستگی و بایستگی و تعلق به نفع کسی در هویت آن ذاتاً لحاظ نمی‌شود، گرچه ممکن است آن حکم به حمل شایع به نفع کسی باشد مثل ملک و نیز بایسته و شایسته به حمل شایع باشد. این اعتبار گاهی به نحو تکلیفی است مانند وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه، که وجوب به معنای اعتبار ضرورت، حرمت به معنای اعتبار حرمان، استحباب به معنای اعتبار شایستگی و ... گاهی نیز به صورت وضعی است مانند زوجیت، قضاوت، ملکیت^۲ و ... بنابراین به طور کلی می‌توان فرق حق و حکم را که حق به منزله‌ی نوع و حکم به منزله‌ی جنس آن است این چنین بیان کرد:

۱. در حاق حق، همیشه ثبوت و شایستگی و بایستگی لحاظ شده، بر خلاف حکم که این چنین نیست و حتی در حکم وجوبی و استحبابی هم که حکم خاص است ضرورت در متعلق وجوب و شایستگی در متعلق استحباب اخذ شده است؛ نه در خود حکم؛ یعنی در خود حکم لحاظ نشده که این اعتبار ضرورت و شایستگی، ضرورت یا رجحان دارد. بلکه ما می‌دانیم حاکم حکیم بدون ملاک، اعتبار ضرورت یا شایستگی نمی‌کند و احکام تابع مصالح است، اما این در حاق حکم لحاظ نشده است. بر خلاف حق که در حاق آن لحاظ شده که نفس اعتبار شایستگی و بایستگی، ضرورت یا رجحان دارد.

۲. در حاق حق، حیثیت نفع ذی الحق لحاظ شده است، بر خلاف حکم بما هو حکم.

۳. حق، زمینه و استعداد اسقاط و نقل [با عقد] و انتقال [با ارث] را دارد؛ چون حیثیت نفع ذی الحق در

۱. مانند حق تحجیر که تحجیر گرچه فعل است، ولی آن، سبب و منشأ حق است؛ نه متعلق حق. حق به خود زمین تعلق گرفته که عین

است. (امیرخانی)

۲. و اگر در ملک که حکم وضعی است حتی نفع مالک لحاظ شده باشد به عنوان ملک که حکم خاص است می‌باشد؛ نه به عنوان حکم

بما هو حکم.

آن لحاظ شده است.

ولی حکم بما هو حکم اصلاً زمینه‌ی اسقاط و نقل و انتقال ندارد؛ چون [حیثیت نفع در آن لحاظ نشده و] مربوط به شخص نیست، بلکه مربوط به موضوعش است که اگر موضوعش محقق شد آن حکم هم فعلی می‌شود و اثرش آن است که متناسب با آن باید رعایت شود - احکام تکلیفی باید امتثال شود و در احکام وضعی باید احکام مترتب بر آن مورد عنایت قرار گیرد - و اگر موضوع حکم محقق نشد حکم فعلی نیست. بله موضوع حکم ممکن است توسط مکلف عوض شود؛ مثلاً متوطن به سفر رود و موضوع نماز تمام را تغییر دهد، ولی این به معنای اسقاط حکم نیست.

بلی در مورد ملک سخنی وجود دارد که بعداً به آن خواهیم پرداخت و نهایت آن است که از میان احکام وضعیه ملک قابلیت اعراض دارد، ولی این نه بما هو حکم بل بما هو حکم خاص است.

و الحمد لله رب العالمین

مقرر: عبدالله امیرخانی